

**بخش چهارم**

**جنبش دانشجویی ایران در دهه ۵۰**

Reza.Golshtari.com  
www.KetabFarsi.com

Reza.Golshah.com  
www.KetabFarsi.com

## جنبش دانشجویی و وقایع سال ۱۳۵۰

### تقویم مهمترین حوادث سیاسی و دانشجویی سال ۵۰

- ۵۰/۱/۱۴ چند ناشناس به سرپاسپان کلانتری قلعهک حمله کردند و مسلسل وی را بردند.
- ۵۰/۱/۱۵ پنجاه نفر از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق، در سیاهکل دستگیر شدند.
- ۵۰/۱/۱۶ پرویز ثابتی - معاون اداره امنیت داخلی ساواک - طی مصاحبه‌ای اعلام کرد که حزب توده کمونیست‌های طرفدار چین و هواداران تیمور بختیار، عامل حادثه سیاهکل هستند. وی همچنین برخی از فعالیت‌های ساواک و تشکیلات داخلی آن سازمان را تشریح کرد.
- ۵۰/۱/۱۷ مشخصات فراریان گروه چریک‌های سیاهکل که از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق هستند، در اطلاعیه‌ای انتشار یافت.
- ۵۰/۱/۲۱ تصاویر عاملان ترور سپهبد فرسیو در اماکن عمومی و معابر

- نصب و برای معرفی کنندگان نه صد هزار تومان جایزه تعیین شده است.
- ۵۰/۲/۱۸ کارگران جهان چیت کرج که دست به اعتراض زده بودند مورد هجوم پلیس قرار گرفتند.
- ۵۰/۲/۱۱ دانشجویان دانشگاه تهران، علیه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله دست به تظاهرات زدند. پلیس با حمله به دانشجویان، حدود دویست نفر را دستگیر کرد.
- ۵۰/۲/۱۲ بنا به درخواست مقامات دانشگاه‌ها، و برای سرکوب دانشجویان، پلیس در دانشگاه‌ها مستقر شد.
- دانشجویان دانشگاه صنعتی نیر علیه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، دست به تظاهرات زدند.
- ۵۰/۲/۱۴ دانشجویان هنر سرای عالی نارمک، تظاهراتی علیه رژیم ترتیب دادند.
- ۵۰/۳/۴ پرویز پویان، صادقی نژاد و رحمت پیرو تدیری، از عوامل ترور سپهد فرسیو و مهاجمان شبکه جنگل سیاهکل، در زدو خورد با مأمورین امنیتی کشته شدند. این عده از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند.
- ۵۰/۳/۶ آیت‌الله خمینی به دنبال برپایی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، ضمن بیاناتی از ملت خواست به مبارزه منفی با این جشن‌ها به پا خیزند.
- ۵۰/۳/۸ تظاهراتی در تالار دانشگاه صنعتی آریامهر از سوی دانشجویان برپا شد.
- ۵۰/۳/۱۲ حسینییه ارشاد فعالیت خود را در سطح گسترده‌ای آغاز کرد.
- ۵۰/۳/۲۶ در ادامه فعالیت حسینییه ارشاد، دکتر علی شریعتی، سخنرانی خود را با عنوان «حسین وارث آدم» ایراد کرد.
- ۵۰/۳/۲۷ در راستای پیدایش پایگاه‌هایی از قبیل حسینییه ارشاد و مسجدالجراد و ...، مکتب‌الرضا نیز فعالیت خود را آغاز کرد.
- ۵۰/۴/۱۴ دو تن از محکومین حادثه سیاهکل به نام‌های کاظم ملاحی و احمد خرم‌آبادی تیرباران شدند.
- ۵۰/۷/۲۰ جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی

ایران با سخنرانی شاه آغاز شد. شاه در این سخنرانی گفت: کورش آسوده بخواب که ما بیداریم.

در اواخر مهرماه، دانشکده فنی دانشگاه تبریز به دنبال دو هفته اعتصاب و تحصن دانشجویان به بهانه صنفی (تشکیل دوره شبانه) تعطیل شد.

۵۰/۱۰/۷ در خوابگاه دانشجویان دانشگاه شیراز مین منفجر شد و در نتیجه سه دانشجو کشته و عده‌ای مجروح شدند.

۵۰/۱۰/۲۸ روزنامه آیندگان: کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور برای آیت‌الله‌العظمی خمینی پیام فرستادند.

در پی انفجار دو بمب در سفارت امریکا و انجمن ایران و امریکا، دو تن از نگهبانان آنجا زخمی شدند.

۵۰/۱۰/۳۰ با کشف مخفیگاه یک گروه مسلح مخالف رژیم در کوی کن و زدو خورد آنها با مأمورین سیروس سپری کشته و شاهرخ هدایتی دستگیر شد.

۵۰/۱۱/۹ بیست و سه نفر از متهمین به‌اخلال در امنیت کشور در دادگاه نظامی محاکمه شدند.

۵۰/۱۱/۱۱ دادگاه بدوی شماره سه دادرسی ارتش، سعید آریایی را به‌اعدام و سه نفر دیگر را به حبس ابد محکوم کرد.

۵۰/۱۱/۱۲ در پی انفجار نارنجک، احمد رضایی عضو سازمان مجاهدین خلق کشته و یک فرد دیگر مجروح شد.

۵۰/۱۱/۲۶ محاکمه یازده تن از جمله سران سازمان مجاهدین خلق، به‌اتهام خرابکاری آغاز شد.

۵۰/۱۲/۱۰ رسانه‌های رژیم: به‌دعوت کمیته برگزارکننده تظاهرات ملی، تعطیلات عمومی اعلام شد و تظاهراتی در پاسخ به‌استعمارگران و عمال داخلی آنها بر پا شد. در این تظاهرات بمبی منفجر شد و یک نفر به‌نام علی فیاضی به‌قتل رسید.

۵۰/۱۲/۲۹ در دانشگاه تهران بمب منفجر شد و خسارات زیادی وارد کرد.

۵۰/۱۲/۲۱ پرویز قلیچ‌خانی و مهدی لواسانی، از اعضای تیم ملی فوتبال، از طرف مقامات امنیتی به‌اتهام فعالیت‌های کمونیستی بازداشت شدند.

## نقطه عطف

سال ۱۳۵۰ را می‌توان نقطه عطفی در انتقال از دهه چهل به دهه پنجاه دانست. ایران در این سال در اوج خفقان بود. هیچ تجمع سیاسی عمده‌ای در کشور وجود نداشت. تنها دو حزب «ایران نوین» و «حزب مردم» آزادی فعالیت داشتند و هر دو حزب فرمایشی و متشکل از مقامات حکومتی بودند. رهبر حزب ایران نوین هویدا - نخست وزیر - و رهبر حزب مردم دکتر اقبال بود. اعضای آنها وابسته به حکومت بودند و سعی می‌کردند با تقلیدی مصنوعی از نظام‌های دو حزبی غربی نمایشی از دموکراسی را در ایران به‌صحنه بیاورند و برای نمونه دبیر کل حزب مردم روز ۲۷ آذر ۱۳۵۰ در میتیگی در تبریز از برنامه‌های دولت انتقاد کرد. مردم تبریز، مذهبی سنتی بودند و بانفوذترین مراجع دینی در آذربایجان آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خویی بودند.

فرهنگ رژیم نیز بر جامعه حاکم و دوگانگی فرهنگی همه جا آشکار بود، از یک طرف جو مذهبی سنتی شهر و از طرف دیگر لاتی‌های فرهنگی، افراد مذهبی دانشگاه نیز متأثر از محیط مذهبی جامعه بودند. اما افراد مذهبی آگاه و غیرسنتی در دانشگاه به شدت در اقلیت و موضع ضعف قرار داشتند و نیروهای چپ از جاذبه فراوانی برخوردار بودند. دانشجویان مذهبی در برابر ارزش‌های مهم مانند سیاسی بودن نمی‌توانستند چهره‌های روحانی و مذهبی آن زمان را در مقابل نیروهای غیرمذهبی مطرح کنند و امام خمینی به عنوان یک مرجع دینی سیاسی و مبارز از برجسته‌ترین چهره‌هایی بود که آنان می‌توانستند برای دفاع از خود و عقاید خود و اینکه مذهب مخدر توده‌ها نیست مطرح سازند. اما این فقط یک بعد قضیه بود. دانشجویان در برابر مباحث تئوریک و ایدئولوژیک نیروهای چپ دچار خلا فکری کاملی بودند.

سال ۱۳۵۰ سال ظهور دکتر شریعتی بود. بحث‌های ایدئولوژیک شریعتی به عنوان یک متفکر مسلمان سیاسی مخالف رژیم پاسخی بود به نیاز مبرم زمان، و متوقف ساختن موج گرایی جوانان به گروه‌های چپ و

بعضاً انفعال آنان در برابر چپ و پیوستن به گروه‌های مذهبی و غیرسیاسی مانند انجمن علمی - مذهبی دانشگاه یا انجمن ضدبهاپیت. شریعتی روح جدیدی در کالبد دانشجویان مذهبی دانشگاه دمید و آنان را از انفعال بیرون آورد و برداشت‌های نو و اصیل از اسلام ارائه کرد و از لابلای گرد و خاکی که در دوره‌های خلافت بر سیمای اسلام نشسته بود، راهی به سوی اسلام واقعی گشود و جوانان را در برابر رقیبان خود مسلح کرد. گرچه پیش از او برخی شخصیت‌های مذهبی مانند آیت‌الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان در میان دانشجویان مطرح بودند. اما به دنبال گسترش فعالیت‌ها و تحركات ناشی از ظهور شریعتی، بسیاری از شخصیت‌های علمی و مذهبی مانند شهید مطهری، مهندس بازرگان و... هرچه بیشتر به میان دانشجویان دانشگاه‌ها راه یافتند. آنانکه تا آن روز عمدتاً به عنوان یک استاد مسلمان دانشگاه مطرح بودند، اکنون به عنوان ایدئولوگ‌هایی برای پاسخگویی به سؤالات جوانان مطرح می‌شدند. از لحاظ علمی، در برابر جنبش مسلحانه چپ (مارکسیست)، وجود یک سازمان چریکی مسلمان مانند سازمان مجاهدین خلق که مورد حمایت روحانیون مبارز و پیرو خط امام نیز بودند به الگوی افتخار جوانان مذهبی و شکستن انحصار ارزش مبارزه در دست نیروهای چپ تبدیل شد. این موج جدید که با مباحث شریعتی آغاز شد در برابر سه جبهه قرار گرفت: لائیزم حکومتی، چپ مارکسیست و مسلمانان غیرسیاسی.

اول - لائیزم حکومتی: سال ۱۳۵۰ رژیم شاه قصد برپایی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را در مهرماه آن سال در تخت جمشید داشت. این حرکت زمینه‌ساز تغییر مبدأ تاریخ ایران از هجرت رسول اکرم به سال شاهنشاهی شد.

امام خمینی از نجف پیامی صادر کرد و برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را تحریم کرد و خواستار مخالفت مردم شد، اما رژیم برای تحقق خواست خود از هیچ کوششی فروگذار نکرد. از آنجا که تمام رهبران کشورها از سراسر جهان به این جشن دعوت می‌شدند کنترل‌ها و فشارهای امنیتی رژیم به بالاترین حد خود رسید. تا پیش از آن علی‌رغم وجود خفقان، دانشجویان از طریق انتخابات نماینده‌هایی را برمی‌گزیدند تا

نظریات دانشجویان را به رؤسای دانشگاه منتقل کنند.<sup>۱</sup> اما در این سال باید اوضاع عمومی به طوری کنترل می شد که هیچ حادثه‌ای بروز نکند و جشن‌های دو هزار و پانصد ساله تحت الشعاع هیچ حادثه‌ای قرار نگیرد و امنیت کافی برای حضور سران دولت‌ها فراهم باشد. به همین علت طرح استقرار پلیس در دانشگاه‌ها به اجرا درآمد.

یکی دیگر از حرکت‌های رژیم شاه فضا سازی فرهنگی و یا به عبارت دیگر هجوم فرهنگی به دانشگاه‌ها و جامعه بود. این هجوم در واقع از سال ۱۳۴۹ ابعاد وسیعتری به خود گرفته بود. نمونه‌ای از اقدامات آن‌ها تأسیس کاخ جوانان در سراسر کشور و از جمله در تبریز بود و رئیس کاخ جوانان تبریز یکی از استادان دانشگاه این شهر بود.

آقای دکتر سیدمهدی گلابی یکی از دانشجویان دانشگاه تبریز که در آن سال‌ها در دانشگاه تدریس می کرد چنین می گوید:

در سال‌های بعد از ۵۰ برنامه‌ریزی خاصی برای دانشگاه‌ها کردند که بتوانند به سرعت این دانشگاه‌ها را از نظر فرهنگی عوض کنند، یعنی کسانی که از دانشگاه‌ها بیرون می روند یک عده آدم‌های بی بند و بار باشند. مثلاً در آن زمان در بسیاری از شهرها از جمله خود تبریز محلی را به نام کاخ جوانان درست کردند. رئیس این کاخ از اعضای هیأت علمی دانشگاه تبریز بود. بیشترین تبلیغات این مرکز بر روی دانشجویان دانشگاه بود و پاتوق عده‌ای از دختران و پسران این دانشگاه شده بود. و آن‌ها برنامه‌های آنجا را به نحوی در بین دانشجویان اشاعه می دادند.

\*\*\*

### **دیدگاه خانواده‌های مذهبی نسبت به دانشگاه**

دومین گروه در برابر موج جدیدی که با اندیشه‌های شریعتی اوج گرفته بود جبهه نیروهای چپ بود.

۱. در سال ۱۳۵۰ نماینده دانشجویان دانشکده فنی تبریز آقای صفایی فراهانی بود.



و سومین گروه در برابر آن نیروهای مسلمان غیرسیاسی بودند. لذا به تدریج جو اعتقاد به دانشگاه‌ها با به وجود آمدن موج جدید مذهبی در میان خانواده‌های مذهبی افزون شد. سیطره لائیزم حکومتی بر جامعه و دانشگاه و روابط آزاد جوانان دختر و پسر با پوشش نیمه عریان و مسائل فراوان اخلاقی که در محیط دانشگاه شیوع داشت، موجب شده بود که در جامعه به دانشگاه به چشم کانون فساد و خوشگذرانی جوان‌ها به بهانه درس و تحصیل بنگرند و خانواده‌های مذهبی اعتماد لازم را برای حضور فرزند خود در دانشگاه نداشته باشند. از طرفی دانشگاه یگانه مرکز نیل به تحصیلات عالی بود.

آقای خرم یکی از دانشجویان ورودی سال ۴۹ دانشگاه تبریز درباره دیدگاه خانواده‌اش نسبت به دانشگاه و دانشجو در سال ورودش به دانشگاه می‌گوید:

سال ۴۹ در دانشکده فنی دانشگاه تبریز قبول شدم. موقع سفر به تبریز مادرم گفت که دانشگاه را مرکز فساد کرده‌اند. آنجا آدم را عرق‌خور می‌کنند، مبادا به دام آن‌ها بیفتی که شیرم را حرامت می‌کنم. این در ذهنم ماند که اولاً چقدر یک مادر در آن شرایط، فرزندش و خارج نشدن او از مسیر دین برایش اهمیت دارد و دوم اینکه چه شناختی راجع به دانشگاه‌ها بود، که دانشگاه‌ها مرکز علم و دانش نیست و با کمال تأسف یک مرکز انحراف و فساد است.

آقای سرورالدین نیز در مورد دیدگاه خانواده‌اش نسبت به دانشگاه روایت مشابهی دارد:

وقتی در کنکور قبول شدم برای رفتن به دانشگاه با پدرم مشکل داشتیم، او بسیار نگران بود - از اینکه ورود به دانشگاه یعنی از دست دادن دین و ایمان - یعنی به دانشگاه به عنوان یک محل فساد و مرکز بی‌دینی نگاه می‌کردند. پدرم به من می‌گفت یک فرد دانشگاهی به من نشان بده که حج رفته باشد و نمونه‌های خیلی زیادی داشت از اینکه بچه‌های خوب دانشگاه رفته‌اند و متأسفانه آخرش کمونیست یا بی‌دین شده‌اند.

## ورود و استقرار پلیس در دانشگاه

در سال ۵۰ - ۴۹ بروز التهاب سیاسی در دانشگاه‌ها کم‌کم محسوس شده بود، از این رو پلیس برای اولین بار وارد دانشگاه شد. در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۰ در پی برخی اعتراضات و اعتصابات کوتاه صنفی در دانشگاه تبریز بنا به درخواست مقامات دانشگاه، پلیس وارد دانشگاه شد و به صورت یکی از بخش‌های اداری در آنجا استقرار یافت. آقای عباس زرکوب درباره چگونگی ورود گارد به دانشگاه می‌گوید:

اولین سالی بود که گارد حضور داشت، کم‌کم آمده بودند. چون سال ۵۰ گارد آمد در دانشگاه ولی اتفاقی نیفتاد، یعنی آن تظاهرات و اعتصابی که شد صنفی و فقط در دانشکده فنی بود. پلیس تازه به اصطلاح آشیانه‌اش را ایجاد کرده بود خیلی آرام و خزننده وارد فضا می‌شد. تا آن سال دوستان می‌گفتند که پلیس طبق قانون اجازه ورود به محوطه دانشگاه را ندارد. در سال ۵۰ به آن‌ها مجوز دادند که حراست دانشگاه یا گارد دانشگاه را تشکیل بدهند. تا قبل از سال ۵۰ اجازه ورود به دانشگاه را نداشتند، حتی در خیابان اگر کسی به هنگام تظاهرات از نرده‌ها به داخل دانشگاه می‌آمد، دیگر پلیس نمی‌توانست وارد بشود. بچه‌ها به من گفته بودند اگر اعتصاب شد برو پشت میله‌های دانشگاه در داخل محوطه.

هلی فیروزه یکی دیگر از دانشجویان دانشگاه تبریز در همان سال‌ها می‌گوید:

دانشجویان آن‌چنان از حضور گارد متنفر بودند که یکی از استادان راه و ساختمان دانشکده فنی را که ساختمان اداری گارد را طراحی کرده بود، مغضوب خود ساخته بودند. مقر گارد، ساختمان دو طبقه‌ای بود، بالای سلف سرویس دانشگاه یعنی مشرف به سلف سرویس بود. گارد دانشگاه فعال بود، و خیلی هم برخورد می‌کرد، اصلاً به خصوص در روزهایی که احتمال خطر می‌دادند، خیلی قوی حضور داشتند و فعال بودند.

## جاذبه‌های جنبش مسلحانه

در سال ۵۰ - ۴۹ ناگهان صدای رعد و برقی در آسمان خاموش و سکوت سیاسی ایران پیچید، چند انفجار و ترور و درگیری‌های خیابانی چریک‌های وابسته به سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق با پلیس و نیز واقعه سیاهکل، هیجانی را به وجود آورد و تحسین و فرور را در میان مبارزین برانگیخت. عملیات این سازمان‌ها برای نسل جوان آرمان‌گرا که در بن‌بست شرایط حاکم آن زمان قرار داشت الگویی گردید و جو دانشگاه را سیاسی‌تر کرد و کنجکاوی‌ها را برانگیخت.

آقای علی صوفی درباره بازتاب واقعه سیاهکل در میان دانشجویان روایتی دارد:

سال ۵۰ که سربازیمان تمام شد، قضایای سیاهکل پیش آمده بود مقداری فضای سیاسی جامعه را عوض کرد. یعنی اینکه بالاخره یک مبارزه مسلحانه‌ای هم هست، و عده‌ای هم هستند و این‌هایی که کشته شده بودند - با هلی‌کوپتر به آن‌ها حمله کرده بودند - خصوصیاتشان را می‌گفتند. که مثلاً فلانی مهندس بوده و فلانی... نشان می‌داد افراد برجسته‌ای هستند به لحاظ علمی، در آن زمان در فضای ایران بحث‌ها به شدت اوج گرفت و طبیعتاً ما هم در نشست‌ها و صحبت‌ها مسایل روز را به بحث می‌گذاشتیم.

## خروج مذهبی‌ها از موضع انفعال در برابر

### جبهه چپ و نقش شریعتی

در میان دانشجویان سیاسی دانشگاه که نقطه بخشی از جوانان دانشگاه را تشکیل می‌دادند و بقیه سر در خوشگذرانی‌های خود داشتند، مبارزه تبدیل به یک ارزش شده بود و دانشجویان مذهبی کوشیدند این ارزش را که ریشه‌های مکتبی هم داشت از انحصار چپ خارج کنند.

آقای خرم: از همان سال ۵۰ احساسی که به همه جوانان مسلمان دست داد این بود که خیلی جدی وارد صحنه بشویم و باید آنقدر متهورانه در اعتصابات شرکت کنیم که اگر

یک چپی را می‌گیرند، یک مذهبی را هم بگیرند، و به این نتیجه رسیده بودیم که اگر دستگیر نشویم باخته‌ایم. یعنی در ذهن بچه‌ها، دستگیر شدن و محروم شدن و اخراج شدن یک ارزش واقعی بود، یک ارزش مبارزاتی بود. ما به این نتیجه رسیده بودیم و برای اینکه بچه‌های مسلمان دانشگاه جان بگیرند باید چهار تا از این‌ها را دستگیر کنند و باید بزنیم و در صدر افرادی باشیم که حضور دارند و دستگیر می‌شوند. وقتی که یکی از بچه‌های مذهبی دستگیر می‌شد برخلاف اینکه باید ناراحت می‌شدیم، همه خوشحال شده و کیف می‌کردیم و می‌گفتیم و به رخ چپی‌ها می‌کشیدیم که شما چه فکر کردید، مبارزید؟ ما بچه‌هایمان مبارزتر از شما هستند و خوشبختانه بچه‌های ما در بازجویی‌ها و شکنجه‌ها به نسبت چپی‌ها طاقتشان خیلی بود و این انعکاس پیدا می‌کرد در دانشگاه و برد بچه‌ها بالا می‌رفت.

یکی از دانشجویان مسلمانی که در سال ۵۱ توسط ساواک دستگیر شد و در برابر فشارها و شکنجه‌ها پایداری نشان داد، درباره نحوه دستگیری خود و رفتاری که در زندان با وی شده است سخن می‌گوید.

محمدباقر باقری نژادیان: در آن دوره من و چند نفر از دوستان با هم در یک خانه زندگی می‌کردیم. در آنجا با هم برنامه‌های مختلفی داشتیم که یکی از آن‌ها طرز ساخت بمب و غیره بود. در سال ۵۰ با کتاب‌هایی که خوانده بودم و ارتباطاتی که داشتم سمپات سازمان مجاهدین خلق شده بودم.

شبی در خوابگاه مطالعه می‌کردم که یک نفر مرا صدا کرد و گفت: دم در با شما کار دارند، و من به سرعت لباس پوشیدم و آمدم محوطه خوابگاه که بروم دم در. فکر کنم در محوطه خوابگاه شماره یک بود که یک دفعه ماشین ساواک ترمز زد و چند نفر از آن پیاده شده و مرا سوار کردند. در بیرون خوابگاه چشمهای مرا بستند و بردند ساواک، و شکنجه‌ها شروع شد، از کابل زدن به کف پا تا شوک الکتریکی و شکنجه‌های روانی. بعد مرا با یک ماشین سواری در حالی که از پشت دستبند زده بودند همراه مأمورین به تهران منتقل کردند. آن‌ها خیلی وحشت‌زده بودند، حتی در ماشین نیز چشمهای مرا بسته بودند و با سرعت سرسام‌آوری ماشین را می‌رانند.

آن روزها ایام محرم بود و رادیوی ماشین برنامه‌های در ارتباط با امام حسین پنخس می‌کرد و من با شنیدن نام حسین اشک از چشمهایم جاری شد. آن‌ها به من گفتند که

ناراحتی از اینکه دستگیر شدم؟ گفتم نه، این اشک شوق به خاطر حسین است و اینکه من در راه او دستگیر شده‌ام و این همه مصائب را تحمل می‌کنم. آن‌ها منقلب شدند و بعد از این حرف‌ها با مهربانی رفتار می‌کردند و دستبند را که از پشت زده بودند باز کرده و از جلو زدند و چشمهایم را نیز باز نمودند. حتی پسته‌ها را پوست می‌کنند و در دهانم می‌گذاشتند تا اینکه رسیدیم به تهران و در نزدیکی کمیته ساواک دوباره چشمهایم را بستند و مرا تحویل آنجا دادند. در تهران نیز بازجوییها و شکنجه‌ها ادامه داشت و تا ۶ ماه تنها برادربزرگم به ملاقاتم می‌آمد و خانواده‌ام بی‌اطلاع بودند و بعد از آن محکوم به سه سال زندان شدم. چاره‌ای نبود که خانواده‌ام نیز باخبر بشوند. آن وقت بود که مادرم به همراه دو برادرم از شیراز به ملاقاتم آمدند. فردای آخرین ملاقاتی که با آن‌ها داشتم روزنامه آوردند و چون روزنامه محدود بود ما آن‌ها را صفحه‌ای مطالعه می‌کردیم. یعنی یک روزنامه به صورت صفحه‌صفحه مابین زندانیها پخش می‌شد. آن روز صفحه حوادث روزنامه قسمت من شد. یک دفعه دیدم که عکس دو برادر من در صفحه حوادث چاپ شده و با تیتر درشت نوشته‌اند که: یک خانواده زنده زنده در آتش سوختند. من آن وقت‌ها بیست و دو سالم بود و رابطه عاطفی خاصی هم با برادرها و مادرم داشتم، که یک لحظه شوکه شدم و زبانم بند آمد. فقط توانستم بلند شوم و به سراغ یکی از بچه‌ها بروم و در حالی که می‌بوسیدمش اشاره به روزنامه کردم.

من از اینکه قلبم از کار نمی‌افتاد از خودم متنفر می‌شدم تا اینکه آرامش زلالی قلب مرا تسخیر کرد. به خصوص وقتی فهمیدم مادرم نیز از دنیا رفته است. عشق من به انسانها خیلی شدید بود و اینجا احساس می‌کردم که این عشق با امتحان‌های بزرگ یار ازلی سیراب و سرشار می‌شود، و آرامش من زاده چنان عنایتی بود. در آن دوره نماز و قرآن بر شکر و حلاوت آرامشم می‌افزود و بر نشاط و تحرکم افزون می‌کرد و تا پایان زندان، من برخوردار همه آن‌ها بودم.

دوستان، مجلس ترحیم و ختمی برای مادر و برادرهایم در زندان برگزار کردند. در آن مجلس تنها تعدادی از چپی‌ها شرکت کردند، شاید شرکت در چنین مراسمی را عملی ارتجاعی می‌دانستند!!

**جاذبه‌های جنبش مسلحانه و علاقه و گرایش دانشجویان سیاسی به مباحث تئوریک مبارزه چریکی و مدل‌های مبارزات چریکی رهایی بخش در امریکای لاتین و... فزونی می‌گرفت. دانشجویان مسلمان هرچند که در**

برابر مارکسیست‌ها به وجود سازمان مجاهدین خلق مباحثات می‌کردند، اما در مباحث مربوط به هلم مبارزه مانند خود سازمان، دنباله‌رو مارکسیست‌ها شده بودند و چون وامدار چپی‌ها بودند لذا احساس ضعف می‌کردند، تا اینکه در همین اوان، شریعتی ظهور کرد و تصویری انقلابی از دین ارائه داد و در ضمن آن توانست به جوانان مسلمان نگاهی نو در روش و منطق مبارزه بدهد، و الگوها و مباحث تئوریک که ارائه داد آنان را بی‌نیاز از ارتزاق مباحث چپ و دنباله روی از آن‌ها ساخت. به‌ویژه آنکه شریعتی در ضمن نقد مذهب سنتی به نقدی عالمانه از مارکسیسم نیز می‌پرداخت که تا آن زمان در جامعه ایران سابقه نداشت و هر چه بود در نقد ماتریالیسم تاریخی بود نه مارکسیسم اجتماعی، لذا دانشجویان مسلمان را در برابر رقیبان خود مجهز می‌ساخت.

عباس زرکوب: کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» و نیز جزوه دیگری به نام «رَد تئوری بقا» به قلم پویان بود. کتاب مبارزه مسلحانه را احمدزاده از نیروهای سازمان چریک‌های فدایی خلق نوشته بود. رادیو میهن‌پرستان آن کتاب را به‌طور مفصل خواند و بچه‌ها گوش می‌ایستادند و دست‌نویس می‌کردند و پخش می‌نمودند. آن موقع داستان به این صورت شده بود که بچه‌ها بیش از دو نفر با هم کار نمی‌کردند زیرا اختناق و کنترل خیلی شدید بود، و حتی تک‌نفری کار می‌کردند. همه به هم می‌گفتند تو هم برو خودت کار کن. و واقعاً هم کار جالبی شده بود، که اگر ساواک یکی را می‌گرفت به جایی نمی‌رسید.

دکتر شریعتی دید این آفت برای مذهبی‌ها شده و مذهبی‌ها تئوری فوق را به‌عنوان الگوی خودشان قرار داده‌اند. چون مسایل روز دانشجوی مذهبی آن موقع این بود که تئوری بقا را یا مبارزه مسلحانه را یکی بیاید برای ما تحلیل کند و آن تئوری در بورس بود، هیچ‌کس نبود که آن را تبیین کند. آقای دکتر شریعتی آمد تبیین کرد، بچه‌ها آن موقع بیشتر مسأله عقلی داشتند حالا، درست است که مسأله فقهی هم داشتند ولی بیشتر مسأله عقلی آن برای دانشجویان مطرح بود، ایشان آمد این را تبیین کرد و خیلی هم اثر گذاشت. عده‌ای از بچه مذهبی‌ها از او بریدند که یکیشان هم اتاقی من بود و چپ شد ولی می‌گفت: این حرف‌هایی که ایشان زد در مقایسه با روز اول اینقدر که الان درک می‌کنم آن موقع درک نمی‌کردم، با توجهی که به سخنان او کردم متوجه شدم که تمام سخنانش

درس بود یعنی دقیقاً پیش‌بینی حالات سازمان مجاهدین را کرده بود. که سازمان مجاهدین به انحراف کشیده می‌شود زیرا روی همه ابعاد کار نمی‌کند.

نیروهای مسلمان آن‌طور نبودند که واقعاً مسلمان نباشند. آن‌ها در جوی که وجود داشت گیر افتاده بودند، زیرا:

اولاً، جریانات مذهبی نظیر آقای اردوبادی دچار انحرافات بود. دکتر صبور اردوبادی انجمن علمی - مذهبی دانشگاه را هدایت می‌کرد.

دوماً، نبودن کسی که سؤال‌هایشان را جواب دهد.

سوماً، وجود نیروهای چپ که به صورت تئوریک کار می‌کردند و کتاب‌هایشان را می‌شد مخفیانه تهیه کرد و خواند.

من یادم است که کتاب «تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» که احمدزاده نوشته بود، دکتر شریعتی راجع به آن خیلی ظریف صحبت کرد و در کتاب «شیعه یک حزب تمام» به آن پرداخته است. پس ببینید جواب این سؤالها را که می‌داد؟ کسانی مثل دکتر شریعتی. شریعتی آمد کتاب تئوری مبارزه مسلحانه را در قالب «شیعه یک حزب تمام» رد کرد و بسیار کار زیبایی بود. من واقعاً به عنوان یکی از مسائل بسیار مهمی که در زندگیم اتفاق افتاد، خواندن این مطلب بود و شنیدن ۵ نوار دکتر شریعتی. این را آقای دکتر شریعتی برای سازمان مجاهدین گفته بود و عیناً اتفاق افتاد آن چیزی که برای سازمان مجاهدین نباید اتفاق می‌افتاد.

آقای دکتر شریعتی گفت که تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک شما را به راهی می‌برد که پرنس کریم‌خان رفت. پرنس کریم‌خان رهبر فرقه اسماعیلیه بود و یا مواردی شبیه فرقه زیدیه که هر دو این‌ها در زمان خودشان معتقد به مبارزه مسلحانه بودند و قائم به سیف بودندشان معروف بود. ولی آیندگان این‌ها سر از انحرافات بزرگ در آوردند، به طوری که پرنس کریم‌خان رهبر فرقه به اصطلاح مبارز اسماعیلیه، در فرودگاهی ملکه زیبایی را می‌بوسد. شریعتی می‌گوید اگر استراتژی‌تان مبارزه مسلحانه شد، آن وقت شما از ایدئولوژی اصلی فاصله می‌گیرید.

شیعه یک حزب انعطاف‌پذیر تمام عیار است، هم مبارزه مسلحانه بکنید، هم مبارزه اعتقادی. شما نگاه کنید ائمه را، هم حضرت علی داشتیم و هم امام حسن را، هم امام حسین مبارز مجاهد را داشتیم و هم امام زین‌العابدین را، هم امام محمدباقر را داشتیم و هم امام رضا را که تا صدارت می‌رود. شما باید جمع این‌ها را نگاه کنید. بعد من یادم است که چپی‌ها وقتی که می‌خواستند بچه‌ها را متزلزل کنند می‌آمدند بد و بیراه پشت سر ائمه

می‌گفتند. مثلاً می‌گفتند؛ آن امامها که مبارز نبودند، چپ‌ها در ظاهر امام حسین را قبول داشتند. بعضی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند که امام حسین خوب است ولی فلان امام نبود بالله... فلان. اصلاً سؤال آن موقع دانشجوی مسلمان این بود که به چه شکل مبارزه باید کرد، نه اینکه خدا یکی است و در تا نیست، بحث این بود که پایه‌های یک جامعه اسلامی نظیر اقتصاد - اخلاق اجتماعی - اخلاق سازمانی و... چیست و برای رسیدن به آن چه راهکارهایی وجود دارد. آیا جنگ مسلحانه در اسلام داریم یا نه؟ چه بحث این بود که من اگر فارغ‌التحصیل شدم و رفتم بیرون چطوری با این جو و رژیم برخورد کنم؟ کارمندش بشوم؟ پیمانکارش بشوم؟ مبارزه کنم؟ از کشور هجرت کنم؟ از کشور بروم؟ این بحث بود. جریان‌ات چپ در قالب تئوریهای خودشان جوابهای خوبی به صورت تئوریزه شده داشتند ولی مسلمان‌ها نداشتند، تا اینکه شریعتی آن‌ها را پاسخ گفت.

## موج جدید اسلام انقلابی در برابر

### جبهه نیروهای مسلمان غیرسیاسی

نقد مارکسیسم بدون اینکه جریان نوگرایی دینی حساب خود را از اسلام سنتی محافظه‌کار جدا سازد و آن را نقد کند و نشان دهد که از موضع اسلام سازشکار به مصاف مارکسیسم نرفته است، نمی‌توانست هیچ توفیقی داشته باشد و این کار سترگی بود که شریعتی به انجام رسانید. به همین جهت نه فقط مارکسیست‌ها، بلکه بیش از آن‌ها، جریان مسلمانان سازشکار و صافیت‌طلب که موجب بدنامی مسلمانان و ضعف آنان در برابر مارکسیست‌ها و علت سوق دادن جوانان به سوی آنان بودند، علیه شریعتی واکنش نشان می‌دادند. آقای زرکوب نمونه آن را در دانشگاه تبریز دیده است:

در آن سال‌ها، موتور یا انرژی‌دهنده بچه‌ها برای مبارزات اسلامی کتاب‌های دکتر شریعتی بود و مباحثی که آقای اردوبادی و امثال آن‌ها مطرح می‌کردند تخطیرکننده بود. مباحث انجمن اردوبادی که درباره اسلام مطرح می‌شد از این قبیل بود: بهداشت در اسلام و نظایر آن (خاصیت حنا در اسلام). اعتقاد این بود که الان این بحث‌ها چیزی نیست غیر از اینکه بچه‌ها را به انحراف بکشد.



این نوع مقدسها و عافیت‌طلبان مذهبی، آدم‌هایی بودند که درحقیقت به‌نظر من آبروی اسلام را می‌بردند. یکی از عواملی که موجب شد چپی‌ها در دانشگاه تبریز بیشتر از همه رشد کردند حضور همین آقای اردوبادی و تیم او بود. یعنی این طبعی است که وقتی جوان‌ها به مرزبندی‌های سیاسی نگاه می‌کنند و می‌بینند مسلمان‌ها سر در لاک خود دارند و بعد هم به رژیم وابسته‌اند و عضو شورای دانشگاه‌اند، دیگر خود به‌خود احساساتشان می‌رفت به‌طرف چپی‌ها.

## موقعیت نیروهای مذهبی و غیرمذهبی در دانشگاه

### و نقش متفکران دینی مانند شریعتی و مطهری

#### در اعتلای موقعیت نیروهای مذهبی

نگاهی به موقعیت نیروها در دانشگاه‌ها نشان می‌دهد که دانشجویان مذهبی و سیاسی در اقلیت بودند. اما از سال ۱۳۵۰ این روند تغییر یافت و نیروهای مذهبی در حال رشد کردن بودند. توزیع آثار متفکرین مذهبی به ویژه آثار شریعتی که به‌خاطر صبغه انقلابی و انقلابی پرورش، ممنوع بود و خود این ممنوعیت، گرایش بیشتری به خواندن این آثار ایجاد می‌کرد و نیز آثار استاد مطهری که عمدتاً کلامی و فلسفی بود و آزادانه نشر و پخش می‌شد و آثار سایر متفکران دینی، در تغییر موازنه قوا به نفع دانشجویان مسلمان نقش مهمی داشت.

آقای خرم مشاهدات خود را درباره امکانات دانشکده فنی دانشگاه تبریز در سال ۱۳۵۰ و فعالیت‌های انجمن علمی - مذهبی اردوبادی و موقعیت نیروهای چپ و نیز تأثیرات شریعتی در دگرگونی وضعیت نیروها باز می‌گوید:

نمازخانه دانشکده فنی کتابخانه‌ای داشت که دست جریانی بسیار خطرناک قرار داشت به اسم انجمن علمی - مذهبی که رهبری آن با اردوبادی بود. او ادعای ارتباط با امام زمان را در شب‌های جمعه داشت. او از اساتید دانشکده داروسازی بود که اگر هم با

ساواک ارتباط نداشت اما هماهنگ با ساواک<sup>۱</sup> عمل می‌کرد. در سال ۵۰ نیروهای مسلمان با زحمات زیادی آثار مرحوم شریعتی، طالقانی، شهید مطهری، بازرگان و ... را از تهران تهیه می‌کردند و به کتابخانه می‌آوردند اما ظرف چند روز عناصر این انجمن کتاب‌ها را به دفتر ساواک تحویل می‌دادند. این آقایان تلاش زیادی داشتند تا دانشجویانی را که میل به مسایل دینی و مذهبی داشتند در همان نیمسال اول جذب کنند، و اولین اقدامی که می‌کردند کشتن روح مبارزه در این بچه‌ها بود. همان نیمسال اول دریافتیم که هیچ جایگاهی در دانشگاه نداریم و عددی نیستیم، در دانشکده فنی اگر تعداد نمازخوانها بیشتر هم بود اکثریت با بچه‌های آن‌ها بود و تعداد بچه‌های مبارز به پنج، شش نفر بیشتر نمی‌رسید. و در اعتصابات هم که می‌شد متأسفانه حتی ما را وسط صف هم راه نمی‌دادند، جلوی صف که هیچ، یعنی اصلاً نمی‌گذاشتند آن جلوها برویم و ما حالت انفعالی داشتیم و خودمان هم می‌رفتیم ته صف. یعنی احساس می‌کردیم که وسطهای صف هم جای ما نیست، حرفی برای گفتن نداریم و این خیلی زجرآور بود و عاملی بود که تلاش کنیم تا تعدادمان بیشتر شود، همه چیز دست چپی‌ها بود، برنامه‌های کوه، ورزش و تعاونی صنفی دانشجویی، این‌ها همه دست چپی‌های دانشگاه اعم از مارکسیست، لنینیست یا مائوئیستها بود.

## زمینه‌های رشد فعالیت نیروهای مبارز مسلمان

آقای خرم می‌افزاید:

با حضور دکتر شریعتی در دانشگاه و همچنین حضور بعضی از روحانیون در محیطهای دانشگاهی که توانستند با ذهن دانشجویان آشنا شوند و مطابق با خواست این بچه‌ها حرف بزنند، اصلاً مذهب در دانشگاه جان تازه‌ای یافت. از جمله مثلاً شهید مطهری، مفتاح و حضور محمدتقی جعفری در دانشگاه و همچنین افراد مذهبی مطلع در امور مذهبی چون فخرالدین حجازی این امر را موجب شد.

۱. در همه دانشگاه‌ها غیر از گارد دانشگاه یک شعبه ساواک هم بود که معمولاً اتاق رئیسشان در بغل رئیس دانشگاه بود، گارد مسئله‌اش جدا بود، گارد در دست شهربانی بود و ساواک نقش حراست را در دانشگاه بازی می‌کرد. منتها نه حراست پرمسئلی بلکه نقش حراست امنیتی و سیاسی را ایفا می‌کرد.

در آن موقع یادم هست که تلاش همه ما این بود که بچه‌هایی که تازه وارد دانشگاه می‌شوند ابتدا با بعضی از کتاب‌های دکتر شریعتی آشنا بشوند. کم‌کم این تفکرات دینی و مذهبی در دانشگاه جا باز کرد.

## تأثیرات شریعتی

**آقای مقدم:** در این حرکت دینی، اگر شریعتی نبود بیداری دینی هم نبود و با اینکه اگر بیداری بود بیداری دینی نبود: یعنی ما یا اصلاً بیدار نمی‌شدیم و یا اگر بیدار می‌شدیم چیزی، مارکسیست و ... یا ... بودیم واقعاً در آن شرایط هیچ چیز دیگری جز او نمی‌توانست بچه‌ها را حفظ کند.

**آقای میروالد:** چیزی که به عنوان موتور حرکتی بچه‌ها بود بدون تردید کتاب‌های شریعتی بود، خیلی چیزها از شریعتی یاد گرفتیم. من کتاب حج شریعتی را خواندم. برای خواننده آن‌چنان حجتی را ترسیم می‌کرد که حج رفتن جزو آرزوهایم شد.

## زمینه‌های فعالیت دانشجویان مسلمان

**آقای پشمینه آذر:** در آن سال کتابخانه‌ای تشکیل شده بود و به واسطه تعدادی از دوستان کمک‌هایی از بیرون جمع می‌کردیم برای خرید کتاب و می‌دادیم به کتابخانه. و کتاب‌های مذهبی بیشترش کتاب‌های دکتر شریعتی، بازرگان و آقای مطهری بود.

**آقای پوهیزکار:** سعی می‌کردیم تفاسیر و نهج‌البلاغه را مطالعه کنیم و فرهنگ مطالعه آن‌ها را گسترش دهیم.

گرایش به تحقیقات و شعائر مذهبی تبدیل به سلاحی فرهنگی و سیاسی علیه رژیم شاه شده بود. به ویژه در زمانی که به خاطر حضور پلیس در دانشگاه، امکان تجمعات سیاسی وجود نداشت. آقای دکتر انصاری دانشجوی آن زمان دانشگاه تبریز می‌گوید:

نماز خواندن ما در دانشکده و یا در خوابگاه خودش سلاحی بود علیه جو فرهنگی که در آن زمان رژیم تبلیغ می‌کرد.

در سال ۵۰ یا ۵۱ به تصویب مجلس و تصمیم دولت، پلیس اجازه یافت که وارد

دانشگاه شود، بعد از آن تا سه سال فعالیت‌های سیاسی علنی مانند اعتصاب صورت نمی‌گرفت، فقط یادم هست که در دومین یا سومین سال حضور پلیس در دانشگاه بود که - شاید به مناسبت ۱۶ آذر - یک راهپیمایی ساکت و بدون شعار آن هم به صورت صف یک نفره در خیابان‌های دانشگاه صورت گرفت، بدون اینکه هیچ‌گونه شعاری داده شود.

شعائر مذهبی نه تنها یک سلاح فرهنگی - سیاسی علیه وضع موجود و وسیله پیوند دانشجویان بود، بلکه آن‌ها را از نظر فکری و اخلاقی در برابر آلودگی‌ها فرهنگی اخلاقی رایج در جامعه و دانشگاه مصونیت می‌بخشید.

آقای خرم: خوشبختانه یک بلوک خوابگاه را بچه مسلمان‌ها در اختیار داشتند. خوابگاه ولیعهد که امروز ولی عصر نامیده می‌شود آن زمان ۶ بلوک داشت و هیچ‌کس دیگری را هم راه نمی‌دادند. پشت این ساختمان سلف سرویس و نمازخانه بود و دو شب ما نماز جماعت برگزار کردیم. بین نماز مسأله گفته می‌شد، روایتی، آیه‌ای، ترجمه و تفسیری هم بیان می‌شد. این بسیار مؤثر بود.

سرانجام دانشجویان مسلمان توانستند خوابگاه ولی عصر را از نظر جمعیتی و فرهنگی به تسخیر خود درآورند و برنامه‌ریزی‌های آن را خودشان انجام دهند.

آقای انصاری: خوابگاه ولیعهد خوابگاهی دور از شهر با امکانات کم بود. به همین جهت هر دانشجوی جدیدالورودی را به آنجا می‌فرستادند، برای اینکه خوابگاه‌های داخل شهر امتیازات بیشتری داشت. و این امر باعث می‌شد که کسانی که علاقه‌مندی مذهبی داشتند در آنجا ارتباط خود را بیشتر و محکمتر بکنند. نمازخانه کوی ولیعهد از جلوه خاصی برخوردار بود، علی‌رغم خفقتانی که در سال‌های ۴۹ تا ۵۲ وجود داشت مراسم شب‌های ماه رمضان در نمازخانه کوی ولیعهد جلوه‌ای خاص داشت. جو مذهبی کوی ولیعهد جو غالبی بود به نحوی که در یکی از این سال‌ها ۲ یا ۳ نفر دانشجوی در خوابگاه بدمستی کرده بودند که با عکس‌العمل شدید دانشجویان مذهبی مواجه شدند. و همین امر باعث شد هر دانشجویی که تربیت اسلامی نداشته باشد دیگر در کوی ولیعهد نماند.

ارتباطات اعتقادی و مذهبی باعث شده بود که اداره شرکت تعاونی و سالن غذاخوری با مدیریت نیروهای مذهبی انجام بگیرد. برای مثال چون کالباس‌های زمان شاه آلوده بود - به گوشت خوک یا چربی آن - فلذا در آن زمان دوستان ما برای اینکه به نیاز دانشجویان پاسخ بدهند کالباس و سوسیس را از یک کارخانه کالباس‌سازی در شیراز تهیه می‌کردند که از گوشت گاوی بود. و این برخورد مثبت دوستان ما با دانشجویان دیگر بود. شبی دانشجویان با حرکت دسته جمعی بعد از افطار به سوی ده بارنج که در مجاورت کوی قرار داشت رفتند و در مسجد بارنج مراسم دعای جوشن کبیر را خواندند و آن گامی بود برای ارتباط دانشجویان با روستاییان.

**آقای عباس شریعتی یکی دیگر از دانشجویانی بود که خوابگاه ولیعهد را در اختیار گرفتند. او می‌گوید:**

خوابگاه ولیعهد در آن سال رفته رفته جو مذهبی پیدا می‌کرد. زمانی که وارد دانشگاه شدم نمازجماعت برگزار نمی‌شد، در سال ۵۰ یکی از اتاق‌ها را به نمازخانه اختصاص دادیم در کنارش هم یک کتابخانه مذهبی تشکیل دادیم. و هر شب نمازجماعت برگزار می‌کردیم. بعداً تفسیر قرآن مخصوصاً در شب‌های جمعه دایر بود اما اجرای آن توسط شخص خاصی نبود و این نقطه مثبتش بود که ساواک در آن مرقع نمی‌توانست کاری بکند. در هر جلسه تفسیر قرآن و با اجرای مراسم دیگر به عهده یکی از دانشجویان بوده است.

### **سرکوب خونین اعتراض صنفی دانشجویان در مهرماه ۱۳۵۰**

با صاعقه سیاهکل و نیز چند درگیری مسلحانه شهری در این سال و جاذبه‌هایی که جنبش مسلحانه ایجاد کرد، تا حدودی سیطره رعب حکومت ترک برداشت و نیز بازتاب اندیشه‌های شریعتی و القای اسلام انقلابی و شروع تغییر توازن فکری - سیاسی به نفع دانشجویان مسلمان زمینه‌هایی بود برای دست زدن به یک حرکت جمعی، اما هنوز آمادگی حرکت جمعی سیاسی وجود نداشت. بنابراین نفس راه‌اندازی یک اعتراض صنفی هم می‌توانست بسیار مهم و مؤثر باشد.

در همین ایام مسأله کاملاً صنفی اعتراض دانشجویان دانشکده فنی به

وارد کردن عده‌ای از فوق‌دیپلمه‌ها به دانشکده در پنجم اسفند ۵۰ منجر به تشنج در سطح دانشگاه تبریز و زد و خورد شدید با «گارد» شد و عده زیادی از دانشجویان زخمی و دستگیر شدند که بازتاب وسیعی پیدا کرد. بدون شک اگر حرکت از آغاز جنبه سیاسی داشت فقط گروهی از دانشجویان را می‌توانست در کنار خود داشته باشد و می‌توانست اغلب دانشجویان را که دارای گرایشهای متفاوت و حتی غیرسیاسی بودند به صحنه آورد، اما نتیجه حرکت رنگ و بوی سیاسی پیدا کرد و تمرینی بود برای دانشجویان و قدرت‌نمایی در برابر رژیم که به عنوان یک رویداد مهم در جنبش دانشجویی تبریز ثبت شد.

در هفتم اسفندماه اعلام شد که هیئتی از سوی نخست‌وزیر عازم تبریز می‌شود تا به وضع دانشگاه رسیدگی کند. زرکوب درباره علت اعتراض دانشجویان به قبول فوق‌دیپلمه‌ها در دانشکده فنی و نحوه شکل‌گیری اعتراض می‌گوید:

ما سال اولی‌ها در سال ۵۰، حدود ۱۰ یا ۱۵ روز بیشتر نبود که رفته بودیم سرکلاس، مسؤولان دانشکده به دانشجویان سال‌های قبل گفته بودند که دیرتر بیایید. این‌ها در اول آبان آمدند. دیدیم که پیچ پیچ است که بچه‌ها سرکلاس نروید. گفتیم چرا؟ گفتند دانشگاه از یکسال پیش فارغ‌التحصیل‌های فوق‌دیپلم را به عنوان شبانه دانشکده فنی جذب می‌کند و مدرک لیسانس مهندسی می‌دهد.

ابتدا خواستند این کار را در دانشکده پلی تکنیک تهران (دانشگاه امیرکبیر فعلی) انجام بدهند که دانشجویان پلی تکنیک با اعتصاب خود مانع این کار شدند، بعد این‌ها را منتقل کرده‌اند تبریز و ما هم حاضر نیستیم این طرح در اینجا عملی شود. تحلیل هم این بود که رژیم شاه به دلیل اینکه دانشکده‌های فنی محور اعتصابات و تظاهرات در تمامی دانشگاه‌ها هستند، می‌خواهد یکسری «آلترناتیو» ایجاد کند، که بدون مسأله باشند و خلأ مهندسی کشور را برای برنامه‌های ۵ ساله پر کنند، دو دوره از فوق‌دیپلم‌ها را هم گرفته بودند. اکثراً هم بدون کنکور آورده بودند یک عده زیادی با سن‌های بالا - اکثراً ۳۵ سال، ۳۷ سال به بالا و متأهل هم بودند - دنبال این بودند که درس بخوانند و لیسانس را بگیرند و بروند بیرون.

بچه‌های دانشکده فنی هم مثل بچه‌های پلی تکنیک تهران اعتقادشان این بود که این

مسأله اشکال ندارد، شما تربیت کنید، این دوره را هم برایشان بگذارید، ولی نگویید مهندس دانشکده فنی، چون شما می خواهید این ها را «آلترنایتو» دانشجویان دانشکده فنی تبریز یا تهران بکنید، شما اسمش را بگذارید دانشکده تکنولوژی یا دانشکده فنی - کاربردی. به فارغ التحصیلان هم بگویید لیسانس فنی - کاربردی چون این ها تحصیلات ناپوسته دارند. حتی بچه های شبانه دانشگاه تبریز، آن هایی که واقع بین بودند می آمدند و به ما می گفتند حرف شما درست است و حق با شماست.

حدود ۱۰ یا ۱۲ روز هیچ کس سرکلاس نرفت. بچه ها می آمدند و در کف دانشکده فنی، ساختمان شماره ۶ که ساختمان اصلی دانشکده هم بود می نشستند و شعار می دادند: «مشیری، جواب بده».

مشیری، رئیس دانشکده بود. آن مرحوم فردی خوش بیان و با معرفت بود و با بچه ها هم در نمی افتاد، بچه ها هم قبولش داشتند تقریباً با بچه ها همراه بود.

مشیری بالاخره گفت: بچه ها من دیگر نیستم، بروید پیش رئیس دانشگاه. بچه ها هم رفتند به طرف ساختمان مرکزی که رئیس دانشگاه در آنجا مستقر بود، و در کریدور ساختمان مرکزی ایستادند و شروع کردند به شعار دادن و پا را به زمین می کوبیدند و حرفشان هم این بود که:

تسلیمی بیا، می خواهیم با تو حرف بزنیم. گفتند که نماینده معرفی کنید. سه نفر نماینده معرفی شدند که بروند و با آقای تسلیمی صحبت کنند.

اتاق رؤسا همیشه یک اتاق «بای پاس» (در رو) هم دارد. حالا یا رفته بود در آن اتاق یا از یک در دیگر فرار کرده بود، به هر حال منشی گفته بود بیایید ببینید ایشان نیستند. نماینده ها آمدند بیرون و گفتند که تسلیمی فرار کرد.

بچه ها شروع کردند به شعار دادن که: «تسلیمی فرار کرد، تسلیمی فرار کرد» آمدند بیرون و دوباره در دانشکده فنی نشستند. برو بیا، فردا، پس فردا بالاخره شورای انضباطی دانشگاه تشکیل شد و دانشکده فنی را تعطیل اعلام کردند تا ترم دوم.

چرا به این سرعت دانشکده تعطیل شد و زمینه های این سرعت عمل چه بود؟

زرکوب: علت سرعت عمل در تعطیل کردن دانشکده فنی این بود که حرکت یک حرکت صنفی بود و رژیم می ترسید که این جریان صنفی به یک جریان سیاسی تبدیل

شود و در واقع هم همین طور بود. این حرکت در اصل بهانه‌ای بود که اهداف دیگری را تعقیب می‌کرد. از طرف دیگر رژیم شاه می‌خواست جشن‌های دوهزار و پانصد ساله را برپا کند، این بود که دستور داده بودند هرگونه جریانات صنفی و سیاسی را در نطفه خفه کنند. در نتیجه، بلافاصله بعد از اوجگیری اعتراضات، سریعاً دانشکده را تعطیل کردند. در صورتی که اگر این حرکت در غیر از سال ۵۰ بود به این سرعت دانشکده تعطیل نمی‌شد. نهایتاً با اعتراضات دانشجویان، این طرح رژیم عملی نشد و نتوانستند در دانشگاه تبریز آن طرح را به آن صورت عملی کنند.

فلذا در دبیرستانی به نام دبیرستان منصور کلاس‌های شبانه تشکیل شد و مدرک دانشکده تکنولوژی را به آن‌ها دادند و کلاً از دانشگاه تبریز جدا شدند.

در پی این تغییر بود که ریاست دانشکده فنی هم تغییر کرد و آقای دکتر شهابی که از اهوان و انصار آقای تسلیمی ریاست دانشگاه بود به سمت ریاست دانشکده فنی انتخاب شد.

آقای مهندس درخشان در این باره چنین می‌گوید:

روزهای اولی که ما به دانشگاه آمده بودیم، دکتر مشیری رئیس دانشکده فنی بود که بعد از ایشان آقای دکتر شهابی آمدند بعداً در سال ۵۱ بود که بچه‌ها هم اعتراض داشتند که شهابی باید عوض بشود و شعارش هم این بود: «شهابی مزدور است تعویض باید گردد» آقای زرکوب ادامه می‌دهد:

بعد از انحلال آن ترم، ترم بعد که برای ثبت‌نام مراجعه کردیم گفتند باید با پدران‌تان بیایید - برای ثبت‌نام مجدد - و التزام هم بدهید، در غیر این صورت اخراج هستید. دانشجویان قدیمی هیچ‌کدام با پدرشان نیامدند. سال اولی‌ها هم یکسری با پدران‌شان آمدند. ما هم که پدرمان را نبرده بودیم، گفتیم پدر ما نمی‌تواند بیاید. گفتند پدرتان باید بیاید و التزام بدهد که شما شیطنت نکنید. ظاهراً سه روز فرصت ثبت‌نام بود. در روز اول ثبت‌نام نکردند و گفتند حتماً با پدرتان بیایید، رفتیم با این و با آن صحبت کردیم، که چکار کنیم. بالاخره روز سوم دیدند که نمی‌توانند کاری کنند، گفتند بیایید و ثبت‌نام کنید. ترم بهمن بدون مسأله و با آرامش گذشت.



# جنبش دانشجویی و وقایع سال ۱۳۵۱

## تقویم حوادث مهم سیاسی و دانشجویی سال ۱۳۵۱

۱۳۵۱/۱/۳۰ چهارتن از اعضای سازمان مجاهدین خلق با نام‌های علی باکری، ناصر صادق، علی میهن‌دوست و محمد بازرگانی به اتهام جعل گذرنامه، سرقت هواپیما، تهیه اسلحه و اعزام عده‌ای به خارج، اعدام شدند. مسعود رجوی نیز مورد عفو شاه قرار گرفت.

دکتر هوشنگ دامغانی، مهندس ناصر طلوعی، مهندس بهرام انوشیروان‌پور و علی‌اکبر عطوفی، چهار محکوم دادگاه نظامی، دربارهٔ چگونگی فعالیت‌های سیاسی خود، در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کردند.

۱۳۵۱/۲/۱۲ در پی انفجار بمب در دفتر مجله این هفته در خیابان فردوسی عده‌ای مجروح شدند.

۱۳۵۱/۲/۱۴ دفتر شرکت هواپیمایی «بی.او.اس» در تهران با بمب منفجر شد.

۱۳۵۱/۲/۱۸ در پی درگیری مسلحانه عاملان انفجار مجله «این هفته» و دفتر

«بی.او.اس» با مأموران، یک مأمور پلیس و یک تن از اعضای این جمعیت به نام علی اصغر حکمت کشته شدند.

یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق به نام حبیب رهبری، کشته و یک نفر از دوستان او در درگیری با پلیس، در خیابان فرهنگ دستگیر شد. ۱۳۵۱/۲/۱۹  
با انفجار بمب در نمایشگاه بین‌المللی تهران، عامل بمب‌گذاری به قتل رسید. ۱۳۵۱/۳/۲۷

پنج محکوم دادگاه نظامی محکوم به اعدام - نه نفر محکوم به حبس ابد، و ده نفر از محکومین به اعدام مورد عفو شاه قرار گرفتند. ۱۳۵۱/۳/۴  
انفجار در میدان شاه تهران، موجب کشته شدن یک پاسبان شد. در آستانه سفر نیکسون، انفجار چند بمب در تهران، موجب کشته شدن یک زن و دختر و هم‌چنین مجروح شدن «ژنرال پرایس» امریکایی شد.

در اداره اطلاعات امریکا و خانه‌ای در حدود شهر ری بر اثر انفجار بمب خسارات مالی جانی پدید آمد.

در پی حمله مأموران رژیم به طلاب علوم دینی در روز گذشته و بازداشت آن‌ها و همچنین تهاجم به مدرسه فیضیه و دستگیری برخی از فضلا و نویسندگان حوزه قم، آیت‌الله گلپایگانی طی نامه‌ای به آیت‌الله خوانساری از وی خواست رژیم را از این‌گونه اعمال برحذر دارد.

انفجار بمب در هتل شاه عباس اصفهان موجب کشته شدن نظافتچی هتل شد. ۱۳۵۱/۳/۱۹

جمشید رودباری - در زد و خورد با مأمورین انتظامی در خیابان لاله‌زار کشته شد. ۱۳۵۱/۳/۲۵

روزنامه کیهان: حسن معصومی همدان، در درگیری با مأمورین در خیابان ایرانمهر به قتل رسید. ۱۳۵۱/۴/۳

محمد صفاری آشتیانی، یکی از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق و گروه سیاه‌کل، بعد از چهار ساعت زد و خورد و تیراندازی با مأمورین، در خیابان سلیمانیه تهران به قتل رسید. ۱۳۵۱/۵/۲

۱۳۵۱/۵/۷ فرخ سپهری، فرامرز شریعتی و مهدی فضیلت کلام، در زد و خورد با مأمورین شهربانی در خیابان سلیمانیه تهران کشته شدند.

عزت شاهی و عادل جسمی - راننده تاکسی - پس از فرار از محل به علت انفجار مواد منفجره داخل ماشین به قتل رسیدند.

۱۳۵۱/۵/۸ در حادثه شدید تیراندازی و زد و خورد در خیابان‌های سلیمانیه و فردوسی تهران در بین مأمورین انتظامی و گروه مخالفین رژیم، عده‌ای از طرفهای درگیر کشته شدند.

۱۳۵۱/۵/۹ رسانه‌ها: سحرگاه امروز چهار خرابکار در سوسنگرد تیرباران شدند آن‌ها می‌خواستند تأسیسات و پاسگاه مرزی را نابود کنند. این عده در عراق آموزش نظامی دیده و به عضویت جبهه آزادیبخش خوزستان درآمده بودند. اسامی تیرباران شده‌ها عبارتند از: رزاق یاسین‌زاده، محمد کعبی، سیدفاخر جمادله، سیدحمید موسوی.

۱۳۵۱/۵/۹ رسانه‌ها: بر اثر انفجار بمب در خیابان شاهرضا در تهران - خیابان جمهوری فعلی - یک نفر از عاملین کشته، یک نفر دیگر دستگیر و نفر سوم خود را معرفی کرد. افراد بمب‌گذار از دانشجویان مدرسه عالی مدیریت قم بودند.

۱۳۵۱/۵/۱۸ یک نارنجک در محل انجمن ایران و امریکا در شیراز منفجر شد.

۱۳۵۱/۵/۱۹ در پی انفجار بمب در طبقه ششم فروشگاه کورش، عامل انفجار به نام محمدحسین مشاورزاده محرابی، به شدت مجروح شد.

۱۳۵۱/۵/۲۲ سرتیب سعید طاهری، افسر شهربانی، به ضرب گلوله به قتل رسید. و یک فرد مسلح در تیراندازی خیابان ایران کشته شد.

رسانه‌ها: چهار نفر از عوامل انفجار در فروشگاه کورش، مورد شناسایی مأمورین قرار گرفتند.

۱۳۵۱/۵/۲۴ در پی انفجار در اداره پخش شرکت نفت در خیابان بهار تهران نظامتچی شرکت جان سپرد.

مطبوعات: دو عامل انفجار بمب در هتل شاه‌عباس اصفهان در ذوب آهن دستگیر شدند.

۱۳۵۱/۵/۲۶ در درگیری و تیراندازی در خیابان شهباز وری، یک عابر کشته و یک عامل تیراندازی دستگیر شد.

احمد زبیرم از رهبران اصلی حادثه سیاهکل، در تیراندازی و مقابله با مأمورین پلیس در ابتدای خیابان آرامگاه به قتل رسید.

۱۳۵۱/۵/۳۱ روزنامه اطلاعات نوشت: محاکمه علنی یک خرابکار عضو جمعیت نهضت آزادی<sup>۱</sup> آغاز می‌شود. مهدی رضایی به اتهام قتل افسر پلیس، حمل اسلحه و اقدام علیه امنیت کشور، در دادگاه نظامی به‌طور علنی محاکمه می‌شود.

۱۳۵۱/۶/۱ پاسبان علی اکبر بابازاده که در تیراندازی خیابان ایران مجروح شد بود، درگذشت.

۱۳۵۱/۶/۶ رانندگان واحد اتوبوسرانی به علت کمی دستمزد و مزایا از بامداد امروز دست به اعتصاب زدند. برای حمل و نقل مسافرین هشتصد راننده ارتش در شرکت واحد مشغول به کار شدند.

۱۳۵۱/۶/۷ مهدی رضایی، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران، محکوم به سه بار اعدام و چهل و چهار سال زندان شد.

۱۳۵۱/۶/۱۶ سحرگاه امروز مهدی رضایی اعدام شد.

۱۳۵۱/۶/۲۰ امام خمینی در پیامی ضمن برشمردن برخی ظلمها و جنایات رژیم پهلوی، با توصیه به صبر و استقامت، از طلاب و روحانیون خواست به هدایت و روشنگری مردم ادامه دهند و از جوانان خواستند تا در سربازخانه‌ها با فراگیری فنون نظامی آمادگی لازم را برای برچیدن فساد و ظلم پیدا کنند.

۱۳۵۱/۷/۱۴ روزنامه اطلاعات: محمد مفیدی، ضارب سرلشکر طاهری، که تغییر قیافه داده بود، دستگیر شد.

۱۳۵۱/۸/۱۴ حسینة ارشاد، مسجد هدایت و مسجد الجواد از سوی ساواک تعطیل شد این سه محل سخنرانی روحانیون و روشنفکران مذهبی بود، که در

۱ روزنامه اطلاعات مهدی رضایی را عضو جمعیت نهضت آزادی ایران معرفی کرد، در حالی که وی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بوده‌است.

- صف جناح‌های مخالف رژیم‌شاه قرار داشتند.
- ۱۳۵۱/۹/۱۶ در این روز دانشگاه تبریز ناآرام بود، و تظاهراتی به یادمان سه شهید دانشگاه که ۱۶ سال پیش به هنگام ورود نیکسون به تهران به شهادت رسیدند برگزار شد.
- ۱۳۵۱/۹/۸ اسدالله بشردوست، عضو یکی از گروه‌های چریکی در درگیری با مأمورین نظامی در اصفهان کشته شد.
- ۱۳۵۱/۱۰/۱۴ عیسی مجیدی، صالح ایران‌پناه، لطیف حسینی، علی صدیقی و صدیق رحمانی به حکم دادگاه، نظامی اعدام شدند. جرائم نامبردگان تخریب ساختمان استانداری کردستان و قصد ترور مقامات محلی ذکر شده است.
- ۱۳۵۱/۱۰/۲۱ محمد مفیدی، و محمدباقر عباسی عاملان ترور سرتیپ طاهری، اعدام شدند. انفجار بمب در انجمن‌های ایران و آمریکا و انگلیس نیز، توسط این دو انجام گرفته بود.
- ۱۳۵۱/۱۲/۱۶ در پی اعتراض و حرکت دیروز دانشجویان دانشگاه تبریز، این دانشگاه همچنان متشنج و ناآرام است.
- ۱۳۵۱/۱۲/۷ یکی از مخالفین رژیم در درگیری با پلیس، دستگیر شد. همچنین دختر ده‌سال‌های به‌نام اعظم میری، در این درگیری به قتل رسید.
- ۱۳۵۱/۱۲/۱۷ سینما مرجان، در اثر گذاشتن بطری آتش‌زا در زیر صندلیهای آن در آتش سوخت.
- ۱۳۵۱/۱۲/۱۸ دانشجویان دانشگاه ملی (پس از انقلاب به دانشگاه شهید بهشتی تهران تغییر نام داد) از رفتن به کلاس‌های درس خودداری کردند.
- ۱۳۵۱/۱۲/۱۹ بنا به گزارش شهربانی، صد و پنجاه و یک دانشجو به‌عنوان محرک در تظاهرات و اعتصابات دانشگاه دستگیر شده‌اند.
- ۱۳۵۱/۱۲/۲۴ آیت‌الله خمینی در پاسخ نامه دانشجویان مسلمان مقیم اروپا، آمریکا و کانادا، ضمن اشاره به تأسیس «سپاه دین» از سوی رژیم و خط روحانیون وابسته و درباری نوشتند: این برنامه رژیم به منظور ریشه‌کن کردن اسلام و کنترل حوزه‌های علمیه و مساجد انجام می‌گیرد.

در نهم خردادماه سال ۱۳۵۱ ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا به اتفاق همسرش وارد تهران شدند. مردم ایران خاطره شومی از ورود نیکسون به ایران در سال ۱۳۳۲ داشتند. تظاهرات دانشجویان در اعتراض به سفر نیکسون در سال ۳۲، منجر به شهادت سه تن از دانشجویان شده بود. لذا به خاطر ورود نیکسون به تهران در نهم خرداد ۱۳۵۱ در چند نقطه تهران انفجارهایی روی داد.

اتومبیل یک ژنرال امریکایی منفجر شد. طی آن ژنرال امریکایی مجروح شده و دو نفر دیگر کشته شدند. در اداره اطلاعات آمریکا در تهران و در خانه متعلق به ژنرال «پرایس» در حدود شهر ری بر اثر انفجار، خسارات جانی و مالی به بار آورد.

در این سال پلیس و مأموران امنیتی کنترل بسیار شدیدی را در کشور و به خصوص در دانشگاه‌ها، اعمال می‌کرد و لذا در دانشگاه‌ها جز اعتراضاتی در حد پخش اعلامیه‌ها و یا تظاهرات، آن‌هم در داخل محوطه دانشگاه‌ها حادثه‌ای جمعی رخ نداد.

در شهریور ۱۳۵۱ دکتر حمید زاهدی معاون وزارت علوم به ریاست دانشگاه تبریز منصوب شد، در دوره ریاست او نیز در جهت اشاعه فساد در دانشگاه به ویژه در دانشکده فنی که رئیس آن دکتر شهابی بود، تلاش‌هایی صورت گرفت که با واکنش دانشجویان مسلمان مواجه شد.

### حساسیت کارگزاران رژیم روی دانشکده فنی

دانشکده فنی تبریز سیاسی‌ترین و فعالترین دانشکده‌ها بود. به نحوی که وقتی کسی وارد دانشگاه می‌شد، متولیان دانشگاه او را از معاشرت با دانشجویان دانشکده فنی نهی می‌کردند. دانشجویان فعال مذهبی نیز عمدتاً در این دانشکده بودند.

سیدمهدی موسوی از دانشجویان ورودی سال ۵۱ بود که در همان ابتدای ورود او به دانشگاه به او تذکر دادند که با دانشجویان، دانشکده فنی ارتباط برقرار نکند.